

متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه نقد کلام میرزای نائینی

کلام مرحوم نائینی در مورد حجیت قطع گذشت. عرض کردیم کلام ایشان هم از حیث مبنا و هم از حیث بنا قابل مناقشه است. اما از لحاظ مبنا: عرض شد کلام ایشان بر دو مبنا استوار است:

اولاً: رابطه اطلاق و تقييد را رابطه عدم ملکه و ملکه می دانند.

دوما: در هر مورد خاص، صدق ملکه نامیسر بود، صدق عدم ملکه هم نامفهوم می باشد.

در جلسه قبل هر دو مورد این مبنا مورد مناقشه قرار گرفت.

اما از حیث بنا و نتیجه: در ضمن چند نکته اشکالات بناء ایشان را بیان می کنیم:

1. مرحوم نائینی در کمال ناباوری می فرماید: مستفاد از روایت ابان عدم اعتبار قطع حاصل از قیاس است. یعنی امام علیه السلام به ابان این گونه القاء فرمودند که قطع تو چون حاصل از قیاس است اعتبار ندارد، در حالی که نه به مطابقت، نه به تضمن، نه به التزام عقلی و نه به التزام عرفی این مفاد از روایت ابان استفاده نمی شود. متن روایت این است که ابان گوید: سبحان الله - این کنایه از تعجب و استبعاد است - سه انگشت زن را قطع می کند سی شتر باید بدهد و چهار انگشت را قطع کند بیست شتر باید بدهد - یعنی جرم بالا می رود ولی جریمه پایین می آید -؛ این مطلب در عراق به ما رسید و ما از قائل این سخن برائت جستیم و گفتیم این سخن شیطان است؛ امام علیه السلام ابان را دعوت به تحمل و صبر و سکوت و توقف کردند و فرمودند: این متن کلام رسول خداست. زن تا نزدیک ثلث با مرد برابری می کند ولی وقتی به ثلث رسید نصف می شود. یا ابان مرا اخذ به قیاس کردی - یعنی فکر کردی من دارم قیاس می کنم - اگر سنت به قیاس گرفته شود و فکر کنیم روش و اندیشه نبی مکرم مبتنی بر قیاس است دین از بین می رود.

... عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ قَطَعَ إصْبَعًا مِنْ أَصَابِعِ الْمَرْأَةِ كَمْ فِيهَا؟ قَالَ: عَشْرٌ مِنَ الْإِبِلِ. قُلْتُ: قَطَعَ اثْنَيْنِ؟ قَالَ عَشْرُونَ. قُلْتُ: قَطَعَ ثَلَاثًا؟ قَالَ ثَلَاثُونَ. قُلْتُ: قَطَعَ أَرْبَعًا؟ قَالَ عَشْرُونَ. قُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ. يَقْطَعُ ثَلَاثًا فَيَكُونُ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ. وَيَقْطَعُ أَرْبَعًا فَيَكُونُ عَلَيْهِ عَشْرُونَ؟! إِنَّ هَذَا كَانَ يَبْلُغُنَا وَ نَحْنُ بِالْعِرَاقِ، فَتَبَرَّأُ مِمَّنْ قَالَهُ، وَ تَقُولُ: الَّذِي جَاءَ بِهِ شَيْطَانٌ. فَقَالَ: مَهَلًا يَا أَبَانُ، هَكَذَا حَكَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، إِنَّ الْمَرْأَةَ تَعَاوَلُ الرَّجُلَ إِلَى ثُلْثِ الدِّيَةِ، فَإِذَا بَلَغَتْ الثُّلُثَ رَجَعَتْ إِلَى النِّصْفِ. يَا أَبَانُ، إِنَّكَ أَخَذْتَنِي بِالْقِيَاسِ، وَ السُّنَّةُ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَّ الدِّينِ (الكافي (ط - دارالحدیث) ؛ ج14 ؛ ص352)

از این عبارت استفاده نمی شود که قطع حاصل از قیاس مردود است، بلکه دلالت روایت بر این است که ما اهل قیاس نیستیم و تو هم اهل قیاس نباش. امام علیه السلام می خواهند بفرمایند: قیاس نباید در استنباط حضور داشته باشد. اگر کسی گفت این نهاد نباید در استنباط بیاید، معنایش این نیست که اگر کسی این نهاد را مورد استفاده قرار داد و بعد قاطع شد، قطعش را حجت ندانیم؛ چون اگر بخواهیم این شخص را از تبعیت قطعش نهی کنیم، این چیزی جز تناقض نیست.

قطع دستوری نیست بلکه انتخاب راه دستوری است؛ حال اگر کسی از راه اشتباه رفت و به قطع رسید اگر با قطعش مخالفت کند، قابل مواخذه است و اگر موافقت کند، می توان به او ثواب داد.

البته برخی بزرگان به سند روایت ابان هم اشکال کرده اند. به نظر ما خیلی عجیب است؛ به نظر ما هر چند ممکن است در سند روایت ابان مناقشه کنیم ولی این گونه روایات مشهور که قاطبه فریقین این مفاد را پذیرفته اند و مفاد قطعی است، از حیث مفاد

قابل مناقشه نیست. در ضمن این گونه شهرت ها را کنار نمی گذارند و ما نمونه داریم که مرحوم خوئی به این گونه شهرت ها اعتماد دارد و آن را جابر می دانند منتهی از باب این که اطمینان می آورد.

2. در کلام مرحوم نائینی این چنین آمده بود که ایشان امکان تقييد دليل اول توسط دليل ثاني به قطع خاص را به تصوير کشيدند لکن وقتی می خواست بيان کند فرمود: حاصل تقييد اين می شود که اين حکم مثلاً برای عالمين از طريق قرآن و سنت است حجت است نه عالمين از طريق قياس و رمل و جفر، و اين يعنی در بيان قاطعين را مقيد کرد در حالی که در توضيح عبارت مقطوع را مقيد می کنند. البته اين اشکال مطلب ایشان را تهديد نمی کند ولی عرض ما اين است که در تعبير بايد دقت کرد. اگر تقييد مجعول و مقطوع به است، عبارت هم بايد مناسب با تقييد مقطوع اداء شود و اگر تقييد قاطع است عبارت بايد مناسب با تقييد قاطع باشد. ایشان صحبت از تقييد مقطوع به می کند ولی عبارت تقييد قاطع را دارد؛ البته می توان گفت تقييد قاطع به تقييد مقطوع بر می گردد ولی در هر صورت بايد عبارت را صحيح بيان کرد .

3. اصلی ترين عرض ما خدمت مرحوم نائینی اين است که ایشان چه غرضی را دنبال می کنند؟ ایشان نه مانند اخباری و نه مانند اصولی ها عمل کرد. مانند اخباری ها عمل نکرد، چون فرمود: تقييد قطع امکان ندارد و قطع از هر سببی از هر شخصی که باشد حجت است و اين به حسب آنچه به اخباری ها نسبت می دهند خلاف حرف اخباری ها است و مانند اصولی ها عمل نکرد، چون اصولی ها وقتی که می گویند: تقييد حجيت قطع به هر قیدی ناممکن است ديگر استثناء ندارند، ولی ایشان از طريق تصوير دليل دوم و نتيجه التقييد اين مطلب را درست کرد. ما خدمت ایشان عرض می کنیم شما اگر می خواهيد با اين کلامتان حرف اخباری ها را زنده کنید، موفق نخواهيد بود و اگر می خواهيد حرف اصولی ها را رد کنید، باز موفق نخواهيد بود. در واقع اين راه شما راهی است که همه قبول دارند و اين خروج از محل بحث است.

توضيح: ما در مباحث گذشته چند مطلب را بيان کردیم:

اولاً: خوانديم که قطع موضوعی اختيارش به دست مولی است و هر قیدی خواهد بياورد مانعی ندارد. بعنوان مثال ميتواند فرماید: ای مکلف اگر به عدالت زید قاطع شدی و قطعت هم مستند به بينه بود، بينه ای که لباس سبز پوشيده است و تو هم ايستاده بودی و قاطع شدی و آن ها حين شهادت نشسته بودند و شهادتشان در مسجد بود من تنها قطع به عدالت از اين راه را برای جواز اقتداء قبول دارم و اگر با شهادت همسرت يا از راه ديگر قاطع به عدالت او شدی جواز اقتداء نداری، اين مشکلی ندارد و حتی می تواند صد قید ديگر هم بزند، فقط کافی است حکيمانه باشد. کما اين که در زنا می فرماید: اگر قاطع به زناي شخص شدی و قطعت هم از راه شهادت چهار عادل باشد و آنها هم شهادتشان مستند به مشاهده باشد حد را جاری کنید در غير اين جاری نکن اين مشکلی ندارد.

دوما: خوانديم که اخذ قطع به حکم در نفس آن حکم جائز نیست.

سوما: خوانديم که می شود قطع به حکم را در موضوع همان حکم با تفاوت رتبه اخذ کرد. بعنوان مثال اين چنين بگويد: اذا قطعت بوجوب صلاه الجمعه انشاءً يجب عليك الصلاه الجمعه فعلاً. اصلاً غير اين نيست چون نماز جمعه زمانی منجز می شود که عالم به فعليتش شويم؛ لذا هميشه اين جمله است که اذا قطعت به وجوب فعلی نماز جمعه، نماز جمعه درحق تو منجز می شود.

اين مطالب مورد قبول همه بود. حال خدمت مرحوم نائینی عرض می کنیم که شما که می گوئيد: دليل ثاني حکم اول را قيد می زند، اين کار شما معنايش اين است که اولاً قطع، موضوعی بشود و بعد مرتبه ی مادون برای مرتبه ما بعد اخذ شود. يعنی فرماید: وقتی مسافر بودی نماز را بشکنيد بعد دليل ثاني بگويد: آن وجوب نماز قصری که من گفتم مخصوص عالمين است نه جاهلين. شما قطع را در موضوع اخذ کرده ايد، آن هم قطع به حکم انشائی را در حکم منجز اخذ کرده ايد در حالی که اين محل بحث نبود، بلکه امکان تقييد اعتبار حجيت قطع طريقی، محل بحث است که خود ایشان هم قبول داشت که اين قابل تقييد نيست.

#### تنبيه

مرحوم نائینی در عبارتی که ما نقل نکردیم و در کتاب ایشان موجود است، بحث جهر و اخفات، قصر و اخفات را مطرح می کنند . برخی ها می گویند: اگر مکلفی که وظیفه اش بلند خواندن است، نماز را آهسته بخواند يا بالعکس، علماء آن را اشکال نمی دانند و می گویند: معفو است و قضا ندارد، چنانچه در باب قصر و اتمام هم برخی گویند: اگر مکلف اشتباه کند چون جاهل

بوده است اشکال ندارد . مرحوم نائینی این را از باب نتیجه التقیید درست می کنند و می گویند: این احکام مقید به عالم است؛ یعنی جاهل این حکم را ندارد. این بیشتر در براءت می آید و در آن جا نوع علماء می گویند: این حکم مخصوص عالم نیست. حکم خدا هیچ کجا مخصوص عالم نیست، تنها چیزی که هست این است که جاهل قضاء ندارد و ثمره اش هم دراستحقاق عقاب است؛ به این بیان که اگر گفتیم حکم اعم از جاهل و عالم است قضا ندارد ولی اگر مقصر در یاد گیری بود، استحقاق عقاب دارد؛ لذا یک بحثی مطرح شده است چطور می شود خدا قضاء را بردارد ولی در عین حال استحقاق عقاب باقی باشد. مرحوم خوئی در نقد به کلام مرحوم نائینی می فرماید: این که شما می گوئید احکام مخصوص عالم است درست نیست و در همین مثال شما مخصوص عالم نیست و لذا فقهاء اتفاق دارند استحقاق عقاب وجود دارد . اما خود ایشان در بزنگاه که می رسد، می فرماید: احکام مختص عالمین است و استحقاق عقاب هم وجود ندارد. در واقع ما در این جا به مرحوم خوئی اشکال می کنیم نه به مرحوم نائینی.

**الحمد لله رب العالمین**